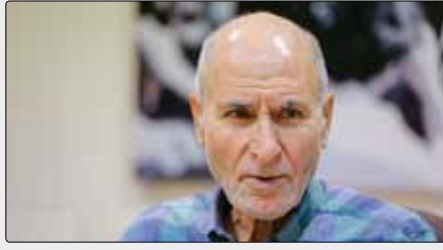


چرا اصلاح‌طلبان در مسائل بین‌المللی مواضع ضدملی اتخاذ می‌کنند؟

فرمول بازندگی اصلاحات



گروه سیاسی: فهم غرب‌گرایانه و استعماری اصلاح‌طلبان از مناسبات بین‌المللی یکی از ثابت‌ترین خطوط فکری و عملی این جریان در ۲۵ سال گذشته بوده است؛ مسأله‌ای که حتی پس از شکست ننگین سیاست خارجی روحانی و خساراتی که به کشور تحمیل کرد هم با هیچ‌گونه تجدیدنظری همراه نشد. اصلاح‌طلبان بر همین مبنا تلاش می‌کنند بار دیگر با اتخاذ مواضع ضدملی، اقبال خود را برای بازگشت به سپهر سیاسی ایران باز یابند و باز ترمیم بدنه خود را بی‌بگیرند.

به گزارش «وطن‌آموز»، اصلاح‌طلبان در بلا‌موضوع‌ترین دوره زیست سیاسی خود به سر می‌برند؛ جریانی که از نیمه دهه ۷۰ همواره به عنوان یک گروه پرسر و صدا که توانایی ایجاد موج اجتماعی داشت شناخته می‌شد و سعی می‌کرد با مواضعی خارج از چارچوب خود را جریانی «بیر قدرت» تعریف کند و در عین حال از هر طریقی برای پیروزی در انتخابات‌ها اقبال خود را می‌آزمود تا نشان دهد در نهایت تمام اهدافش به «در قدرت» بودن ختم می‌شود. رفتار دوگانه‌ای که در نهایت به اصلاح‌طلبان کمک می‌کرد حتی در برهه‌هایی که بیشترین سهم را در قدرت داشتند و به تبع آن قادر در موضع پاسخگویی به مردم ایبار می‌گرفتند، از خود

ریاست جمهوری روحانی و خسارات جبران‌ناپذیری که به ایران و ایرانیان وارد کرده بود، عملاً همراهی با اصلاحات را به یک رسوایی اجتماعی برای مردم تبدیل کرده بود. در چنین فضایی آنها هر قدر تلاش کردند تا همانند ۲ انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۸۴ و ۸۸ اصل انتخابات برگزار شده و دولت منتخب را تضعیف کنند، ناکام ماندند، چرا که برخلاف دهه ۸۰ دیگر بدنه اجتماعی قابل توجهی از طبقه متوسط نداشتند تا آنها را تبدیل به یک اقلیت قدرتمند و جریان پویای سیاسی کنند. بی‌اعتمادی عمومی و به موازات آن فقدان هر ایده سازنده‌ای باعث شد اصلاح‌طلبان خود را به عنوان یک جریان حداقلی، حاشیهای و بلا‌موضوع بیایند.

مشاهده رفتار و گفتار اصلاح‌طلبان در ماه‌های اخیر نشان از این دارد که این جریان تلاش دارد با چرخش به سمت رادیکالیسم سیاسی و قربات زبانی با جریان‌های برانداز، سیمای خود را در عرصه عمومی ترمیم کرده و برای خود وزانت سیاسی بخرد. مواضع تند و ساختار شکنانه و تقابل برای گرفتن تأییدیه از سمت براندازان خارج‌نشین باعث شده اصلاح‌طلبان این روزها برای ایجاد نزاع میان خود و نظام اقدام به تکرار هر موضعی کنند که حتی وجه ضدملی داشته باشد. سلسله اظهارات

توهین‌آمیز و هتاکانه فائزه هاشمی در ماه‌های اخیر و همسویی حداکثری چهره‌های شناخته‌شده‌های همچون مصطفی تاج‌زاده از یک سو و بازار فزاینده تشکیلات و تربیون‌های رسانه‌های جدید اصلاح‌طلبان از سوی دیگر نشان از نقشه راه این جریان برای خروج از انزوا از طریق رادیکالیسم سیاسی دارد. در این میان چسبندگی حداکثری کنش اصلاح‌طلبان با الگوی مطلوب آمریکا و فهم غرب‌گرای این جریان از مناسبات بین‌المللی باعث شده بار دیگر سرمایه‌گذاری خود را بر عرصه سیاست خارجی معطوف کند. در چنین فضایی عمده تقلاي اصلاح‌طلبان برای ترمیم مسیر آرزومند شده‌ای است که روحانی و ظریف در حادفصل سال‌های ۹۲ تا ۱۴۰۰ بی‌گرفته و به نتایج ویرانگری رسیده بودند.

دیدار هفته گذشته رهبر حکیم انقلاب و رئیس‌جمهور روسیه و موضع ایشان درباره توطئه ناتو با خشم اصلاح‌طلبانی مواجه شد که همواره مناسبات بین‌المللی را با روایت آمریکا فهم کرده و شناخته‌اند. مصاف بر این تلاش برای خلق ادبیات رادیکال باعث شده چهره‌های شناخته‌شده اصلاح‌طلب در روزهای اخیر و به موازات موضع مقام معظم رهبری درباره گرفته شدن ابتکار عمل از ناتو با جنگ اوکراین، تقابل با موضع ایشان را سرخط گفتار جدید خویش قرار دهند. در این میان از فعالان احزاب اصلاح‌طلب تا دبیر نهضت آزادی، همگی همسو و همراه با رسانه‌های ضدانقلاب موضع اصولی جمهوری اسلامی ایران علیه ناتو و آمریکا را ناقص شعار «نه شرقی، نه غربی» توصیف کردند. این رویه نفاق‌آلود در حالی است که نه شعار محل بحث تضادی با رویکرد مدیرانه و آینده‌نگر درباره توطئه‌های آمریکا دارد و نه جریانی که منادی آن شده است نسبتی با مفهوم استقلال ملی دارد. کما اینکه پیشینه روشن اصلاح‌طلبان بخوبی گواه این است که نظام فکری این جریان «استقلال» را نافی «توسعه و پیشرفت» ایران می‌داند. بر همین مبنا بازخوانی بخش جوتاهی از مواضع اصلاح‌طلبان درباره اقدامات آمریکا و جهان‌بینی غرب‌گرایانه این جریان از معادلات بین‌المللی تا حد زیادی می‌تواند پاسخ‌دهی به پرسش‌های متعدد درباره نسبت این جریان با استقلال و منافع ملی باشد.

■ از بهار بغداد تا پیشنهاد خلع سلاح ایران
دوره ۸ ساله ریاست جمهوری محمد خاتمی را باید کلکسیونی از وارداتی عملی در برابر آمریکا و توجیه نظری خوی استکباری و امپریالیستی این کشور دانست؛ مسأله‌ای که رد آن به طور هم‌زمان هم در مواضع رسمی اصلاح‌طلبان و هم فعالیت‌های تبلیغاتی و

از مبارزات ابراهام لینکلن اظهار داشت: «پیوریتن‌ها خواستار یک نظامی بودند که در آن پرستش خدا با حرمت انسان و آزادی انسان توأم باشد و این تمدن را در نیوانگلند یعنی در ۶ ایالت انگلستان جدید بنیاد نهادند. اندک اندک این تمدن بسط پیدا کرد و سراسر آمریکا را فراگرفت حتی با بعضی گرایش‌های غلط که در آمریکا هم بود (از جمله در بعضی ایالت‌های آمریکا منجر به یک نظام سخت برده‌داری شد) همین تمدن آمریکایی درگیر شد و آن رسم برده‌داری را لغا کرد. شهیدهای زیادی هم دادند که شهید نامدارش ابراهام لینکلن، رئیس‌جمهور مقتدر، خوب و شرافتمند آمریکاست». اما هیچ کدام از این اقدامات غرب‌گرایانه باعث نشد آمریکا در دشمنی خود با ایران پایان دهد. بلکه جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت با ایران یکساز شد. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در سخنرانی سالانه خود در سال ۲۰۰۲ صراحتاً ایران را کشوری جزو محور شرارتی که ترسیم کرده بود، دانست. اما محور شرارت خواندن ایران از سوی رئیس‌جمهور آمریکا نیز باعث نشد خاتمی به وارداتی خود در برابر غرب پایان دهد. نامه محرمانه او به رئیس‌جمهور آمریکا که نشان از عمق خفت اصلاح‌طلبان داشت، مثال بارز این موضوع است. سال ۲۰۰۶ (۵

مهر ۸۵) شبکه رادیویی بی‌سی‌ای ارسال نامه‌ای در سال ۲۰۰۳ توسط دولت محمد خاتمی خطاب به مقامات کاخ سفید خبر داد. آنگونه که این شبکه رادیویی اعلام کرد دولت وقت ایران در نامه برای حل همه اختلافات فی‌مابین اعلام آمادگی کرده بود. خلع سلاح حزب‌الله لبنان، شفاف‌سازی تمام فعالیت‌های هسته‌ای و دست برداشتن از حمایت گروه‌های فلسطینی از جمله مواردی بود که در نامه مذکور دولت ایران به جورج بوش پیشنهاد داده بود. در مقابل این پیشنهادها، خاتمی از آمریکا خواسته بود از رفتار خصمانه خود نسبت به جمهوری اسلامی دست بکشد و در بیانیه‌ای اعلام کند ایران جزو محور شرارت نیست اما مقامات آمریکایی نه توجهی به نامه خاتمی کرده و نه ایران را از محور شرارت خارج کردند.

صادق خرازی در جلسه بررسی سیاست خارجی دولت هشتم در ارتباط با نامه خاتمی به دولت آمریکا گفته بود: «سال ۲۰۰۳ دیوار بی‌اعتمادی بلندی میان ایران و آمریکا وجود داشت و هر لحظه ممکن بود آمریکا به ما حمله کند؛ به همین خاطر به پیشنهاد من، دولت هشتم نامه‌ای به آمریکا نوشت و همراهی‌اش با برخی سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا مثل سازش در فلسطین و لزوم تبدیل حزب‌الله لبنان به یک حزب سیاسی و شفاف‌سازی فعالیت‌های هسته‌ای ایران را اعلام کرد اما دیوار بی‌اعتمادی میان ایران و آمریکا به قدری بلند بود که آمریکایی‌ها حتی نامه را بررسی نکردند». محمدحسین عادل، سفیر وقت ایران در لندن نیز به بی‌بی‌سی گفته بود: «آن نامه برای آمریکایی‌ها فرستاده شد تا نشان دهد ما آماده گفت‌وگو و حل معضلات هستیم. این اقدام در راستای سیاست‌های محمد خاتمی بود که می‌خواست همه راه‌های مسالمت‌آمیز را بپازماید».

■ همواره حق با آمریکاست!
آنچنان که اشاره شد، فهم غرب‌گرایانه از مناسبات بین‌المللی و نگرینیست به واقعیت‌های نظام جهانی از دریچه و زاویه نگاه آمریکا باعث شده اصلاح‌طلبان حتی در مواقعی که واکنشگن صراحتاً و علنی دشمنی خود را با منافع و مردم ایران نمایان کرده است، باز هم یا موضعی همسو با آمریکا اتخاذ کرده‌اند یا رضایت خود را از نظم آمریکایی جهان ابراز کرده‌اند. این ادبیات در بلندمدت باعث حساسیت نسبت به تمام متغیرهایی شد که به حساسیت و نارضایتی آمریکایی‌ها منتهی می‌شده است. از همین رو عجیب نیست که پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ و شکست اصلاح‌طلبان در صندوق‌های رای، همراهی با آمریکا تبدیل به یکی از

موضوعات جدایی‌ناپذیر با تجمعات خیابانی این جریان شد. از شعار ننگین «اوباما اوباما یا با اونا یا با ما» تا جایگزین کردن «مرگ بر چین» و «مرگ بر روسیه» با شعارهای «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل». فراخوان تجمع مقابل سفارت روسیه در روز ۱۳ آبان که روز استکبارستیزی مردم ایران است و در نهایت شعار «نه غزه، نه لبنان» در روز قدس سال ۸۸ همگی گویای این واقعیت بود که همدلی و همراهی با آمریکا و درک منافع ملی ایرانیان از زاویه دید دولت آمریکا تبدیل به وجهی از هویت اصلاح‌طلبان شده است.

انتخاب حسن روحانی در انتخابات سال ۹۲ و تشکیل دولت یازدهم بار دیگر این فرصت را به اصلاح‌طلبان داد تا عیار خود را برای حل مشکلات جاری کشور نشان دهند. در این فضا بار دیگر این جریان به بهانه‌های مختلف این واقعیت را عیان کرد که حتی منافع ایران را در چارچوب ذهنیت و حساسیت‌های آمریکا فهم می‌کند. امضای برجام و اجرای ناقص آن از سمت طرف غربی زمان مناسی بود تا غرب‌گرایان بی‌به ذات سیاست آمریکا در قبال ایران ببرند اما همین مسأله هم در نهایت تبدیل به بهانه‌ای برای حمله به قوای نظامی ایران شد تا جایی که حسن روحانی در یکی از مناظرات انتخاباتی سال ۹۶ به نیروهای نظامی حمله کرده و نوشتن شعار روی موشک را عامل ناکام ماندن برجام خواند.

گذر زمان و خروج دولت آمریکا از برجام نیز مانع آن نشد که اصلاح‌طلبان در نگاه خود به مناسبات جهانی تجدیدنظر کنند. در این فضا روایت اصلاح‌طلبان درباره جرایمی خروج آمریکا از برجام باز هم به سیاست ایران خرد می‌گرفت و عدم همراهی با زیاده‌خواهی‌های آمریکا را عامل اقدام ترامپ می‌دانست؛ روایتی که کماکان و با گذشت بیش از ۴ سال از خروج واشنگتن از تعهدات برجامی هنوز تکرار می‌شود. خرداد سال ۹۷ تنها یک ماه پس از خروج دولت آمریکا از توافق هسته‌ای بود که خبر انتشار نامه ۱۰۰ فعال اصلاح‌طلب با موضوع پذیرش مذاکره بدون پیش‌شرط با ترامپ خیرساز شد؛ نامه‌ای که در میان اسامی امضاکنندگان آن نام‌های آشنایی از برخی فعالان خارج‌نشین فلان ۸۸ نیز به چشم می‌آید اما نامی که بیش از همه جلب توجه می‌کرد نام «غلامحسین کرپاسچی» دبیرکل وقت حزب کارگزاران سازندگی بود؛ حزبی که ارگان رسمی‌اش این روزها تمام تلاش خود را می‌کند تا با نشان دادن باین در جایگاه یک منجی خارجی، مجدداً دوگانه‌های انتخاباتی پیرامون حامیان و مخالفان تعامل با آمریکا ایجاد کند اما دبیرکل آن تنها یک ماه پس از خروج غیرقانونی ترامپ از برجام، مذاکره بدون پیش‌شرط با او را به عنوان نسخه نجات‌بخش

فهم غرب‌گرایانه از مناسبات بین‌المللی و نگرینیست به واقعیت‌های نظام جهانی از دریچه و زاویه نگاه آمریکا باعث شده اصلاح‌طلبان حتی در مواقعی که واکنشگن صراحتاً و علنی دشمنی خود را با منافع و مردم ایران نمایان کرده است نیز، با آمریکا هم‌نوا شوند

تضمین برای ارضی کردن نظام به مذاکره و پذیرش شروط ترامپ به اینجاست نیز محدود نشد و بعدها سلیبد حجازیان از دیگر چهره‌های اصلاح‌طلب در گفت‌وگویی با روزنامه شرق گفت: «من معتقدم ترامپ به دلیل ویژگی‌های شخصی و شکست‌هایی که در سیاست خارجی‌اش خورده است، نیازمند یک برد ولو کوچک است تا از این فرصت استفاده کرده و با تزیینات دیپلماتیک از آخرین فرصت‌ها استفاده کنند تا مشکل تصمیم‌ها را ولو به صورت تخریب و موقت حل کنند!» مصطفی تاج‌زاده نیز پس از خروج ترامپ از برجام در توثیتی نوشت: «اگر جای روحانی بودم اعلام می‌کردم به رغم بی‌اعتمادی به ترامپ که به تعهدات کشورش پایبند نبوده، حاضر برای نیل بی‌ثبات‌ساز آمریکا در خاورمیانه و مداخلات گندش‌تاش در ایران در حاشیه اجلاس سران سازمان ملل با او صریح و شفاف گفت‌وگو کنم».

این اظهارات هر چند مشتکی نمونه خروار مصادیقی است که نشان از عدم فهم استقلال و منافع ملی در جبهه اصلاحات دارد اما در عین‌تربین موضع، فائزه هاشمی پس از شکست ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری واقعیت درونی جبهه اصلاحات را هویدا کرد و در گفت‌وگو با یکی از سایت‌های اصلاح‌طلب از عدم انتخاب مجدد ترامپ ابراز نارضایتی کرده و در اظهاراتی حضور ترامپ در آمریکا را به نفع مردم ایران دانسته و گفته بود: «برای ایران دوست داشتم آقای ترامپ انتخاب شود ولی اگر یک آمریکایی بودم به آقای ترامپ رأی نمی‌دادم. به خاطر همین فشارهایی که می‌آورد، بالاخره شاید یک تغییر سیاستی اتفاق می‌افتاد. شاید اگر فشارهای آقای ترامپ ادامه پیدا می‌کرد، بالاخره ما مجبور می‌شدیم یک تغییر سیاست‌هایی را داشته باشیم. این تغییر سیاست‌ها حتماً به نفع مردم می‌توانست اتفاق بیفتد. دموکرات‌ها کمی شل و ول هستند؛ یعنی با آمدن دموکرات‌ها این موضع خطای ما بیشتر تقویت می‌شود، امیدوارم نشود ولی چنین چشم‌اندازی دارد».

مختصات کلی فهم و رویکرد اصلاح‌طلبان در مناسبات بین‌المللی نشان از فقدان باور به استقلال ملی و تمایل حداکثری در هضم شدن ایران در نظام منافع آمریکا دارد. با چنین نگاهی اظهارات این روزهای اصلاح‌طلبان در تکرار روایت غرب از بحران اوکراین و حمله به موضع اصولی ایران را تنها بر مبنای استراتژی‌های سیاسی می‌توان فهم کرد. جریانی که حتی در خروج آمریکا از توافق‌ش نیز ایران را مقصر می‌داند، حالا در موضعی مژورانه خود را نماد اعتقاد به شعار «نه شرقی، نه غربی» تعریف می‌کند. یقیناً یافتن موضعی سیاسی و احیای پایگاه‌های از دست رفته اجتماعی بیش از همه در نسبت با قضاوت مردم درباره نتایج حکمرانی این جریان است؛ قضاوتی که بعید است به این زودی‌ها تغییری در آن حاصل شود.